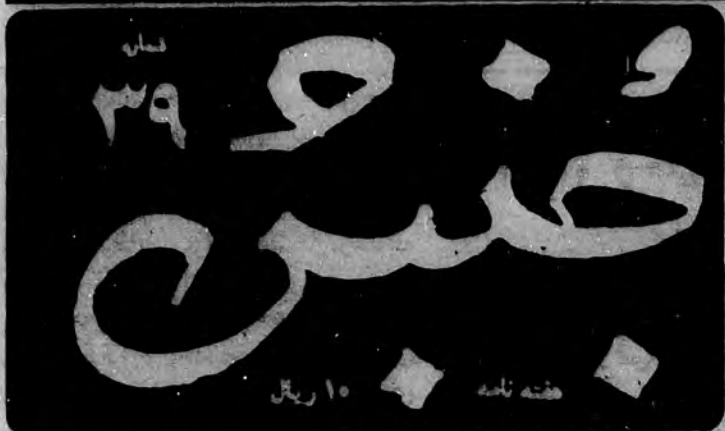


آوازه خوان، نه آواز...

ارابه انقلاب باید با قدرتی قاطع به سوی یک هدف معین رانده شود نه اینکه از چهار سو آن را به طرف مقاصد و نیات خصوصی فردی و گروهی خود بکشیم.

علی اصغر حاج سیدجوادی



مسیر آینده انقلاب ما از توجه به ما حاصل نشده است. یعنی موقعیت و موقعیت گذشته و موقعیت جغرافیای سیاسی جغرافیای سیاسی که ما را در بند استبداد و کشور ما در نقشه جغرافیای سیاسی جهان و جزر و مد سیاست ابر قدرتها و وابستگان استعمار در دورانی چنین طولانی انداخت و همچنان وجود دارد. انگیزه های سیاسی و نظامی و اقتصادی که کشور ما را اسیر شکستن قدرت سیاسی نظام استبدادی استعمار غرب مخصوصا انگلیس و امریکا پهلوی خاتمه کل مسائل مربوط به انقلاب ساخت با وقوع انقلاب و انحلال قدرت ما و علل بوجود آورنده آن نیست؛ با ایجاد خانواده پهلوی از بین نرفته است. باینجهت این انقلاب و نابودی رژیم پهلوی تغییری است که مسائل حال و آینده انقلاب یعنی در جغرافیای سیاسی «ژئوپولیتیک» کشور سرنوشت مردم ما در برخورد با این انگیزه ها

مصاحبه با استانداران

در صفحه ۸

پیوندهای ناموزون در پیش نویس قانون اساسی

دکتر ناصر کاتوزیان

پس از چند ماه تردید و تکذیب، سرانجام وزیر مشاور در طرح های انقلاب اعلام کرد که آنچه در روزنامه کیهان منتشر شده متن مقدماتی قانون اساسی جمهوری اسلامی است و از مردم خواست که نظر خود را به شورای طرح های انقلاب بفرستند تا در متن نهایی مورد استفاده قرار گیرد. از این پیام و دعوت بیگمان باید استقبال کرد. زیرا اگر قبول کنیم که مردم باید حاکم بر سرنوشت خود باشند باید به آنان امکان و اجازه داد که درباره نظام سیاسی آینده کشور نیز اظهار نظر کنند. میثاق ملی باید نمودار واقعی خواست های مردم و روح حقوقی حاکم بر وجدان اجتماعی باشد. ولی، در این راه مسئولیت کسانی که آشنا به مسائل اجتماعی و سیاسی هستند و به سازندگی چهار چوب کلی آن نقش موثر داشته و یژه حقوقدانان، بیش از دیگران است. اینان باید باشد. توجه های مردم را آگاه سازند و شور و شوق انقلابی را هدایت کنند. پیش بینی اثر دور و نزدیک قوانین، کار مردم عادی نیست و اصلی

بقیه در صفحه ۴



آوازه خوان نه آواز...

بقیه از صفحه اول

سوتی در اندیشه حفظ مرزهای جنوبی خود و برکنار داشتن جمهوریهای آسیائی خویش از هر گونه نفوذ سیاسی و اعتقادی و نظامی است و از سوی دیگر نگران ایجاد هر قدرت سیاسی و نظامی مترقی و مستقل در منطقه میباشد و سرانجام این دولت بزرگ با توجه به نیازهای مربوط به سوخت و انرژی و همچنین برقراری یک نظام امنیتی سراسری وابسته به خود در منطقه به دراز کردن پاهای خود بسوی آبهای گرم خلیج هرگز بی اعتنا نبوده است.

کشور ما با داشتن منابع سرشار نفت و مواد معدنی دیگر و موقع سوق الجیشی خاصش همچنان در شعاع مطامع امپریالیستی غرب و مخصوصا آمریکا قرار دارد. وجود اسرائیل و روابط خاص آن با آمریکا و سرمایه داری غرب و وجود رژیمهای فتودالی فاسدی نظیر عربستان سعودی و امارات خلیج با منابع سرشار انرژی خود از جمله عواملی است که آمریکا و غرب را از هر گونه نظام مترقی انقلابی در منطقه نگران می کند. انقلاب ما اگر در مسیر واقعی و مورد نیاز اکثریت محروم و ستمدیده کشور ما گام بردارد به دو نتیجه قطعی منتهی می شود.

اول - از انقلاب ما کشوری بوجود می آید با قدرت و ثروت مند و مترقی و دارای آرمانهای انقلابی، کشور ما میتواند در مسیر یک تحول انقلابی صنعتی و کشاورزی بتدریج و با سرعت بصورت وزنه ای تعیین کننده در منطقه درآید و به درصد افزایش جمعیت به نسبت وسعت خاک اگر در چارچوب یک برنامه انقلابی اقتصادی و اجتماعی درآید کشور ما را بصورت پر جمعیت ترین کشورهای منطقه درخواهد آورد و در اینصورت مردم ما میتوانند در چارچوب یک سیاست دفاعی و با استفاده از تکنولوژی نظامی شرط تداوم روحیه انقلابی به قدرتی تبدیل شود که توانائی دفاع از خود را در شرایط دشوار سیاسی داشته باشد.

دوم - انقلاب ما اگر در مسیر اصیل خود پیش برود کلیه راههای غارت و چپاول استعماری غرب را بروی امپریالیزم مسدود خواهد کرد و سیاست خارجی خود را بموازی سیاست داخلی خود بر اساس احترام متقابل و منافع مشروع در زمینه بازرگانی و اقتصادی با کشورهای دیگر پایه گذاری خواهد کرد.

و این دو نتیجه نه تنها موقع جغرافیای سیاسی ایران را در محاسبات نظامی و اقتصادی ابرقدرتها و امپریالیستها برهم خواهد زد بلکه موقع استراتژیکی امپریالیزم را در منطقه به خطر خواهد انداخت. انقلاب ایران در صورتی که پایه های اجتماعی و اقتصادی در جامعه ما تثبیت شود شکل سیاسی بسیاری از نظامهای فاسد منطقه را از بن متزلزل خواهد کرد و در آینده نه فقط دست امپریالیسم از غارت منابع ما کوتاه می شود بلکه منافع استعماری آن از کلیه مناطق نفت خیز خاورمیانه و بازارهای مصرفی آن نابود می شود.

ما در چنین چشم اندازی باید به انقلاب ایران و آینده آن نگاه کنیم و به بینیم که انقلاب ما در برابر منافع بیگانگان و

جهانخواران از چه راههایی به خطر می افتد و امپریالیزم از چه جبهه ای انقلاب ما را مورد حمله قرار می دهد.

بطور کلی این حمله به دو صورت انجام می پذیرد یا مستقیم و یا غیرمستقیم. حمله مستقیم یعنی هجوم نظامی برای اشغال ایران و یا تجزیه آن بوسیله نیروهای مسلح امپریالیستها.

حمله غیرمستقیم یعنی استفاده از هرج و مرج و فقدان یک برنامه عمیق انقلابی در زمینه های اجتماعی و اقتصادی و ایجاد تفرقه و اختلاف بین نیروهای سیاسی و تشدید بحران اقتصادی و تورم و بیکاری و توطئه های گوناگون از مواضع چپ و راست و سرانجام فرودآوردن یک ضربه بصورت کودتا. اگر ما وقوع حمله مستقیم و اشغال نظامی را به خاطر شرایط مختلف غیرممکن و یا لااقل بعید بدانیم اما حوادث گذشته تاریخی هرگز دست زدن به حمله غیرمستقیم را از سوی امپریالیزم در یک سازش جهانی به کمک عوامل داخلی طرد نمی کند.

مسئله اصلی و اساسی در اینست که چنین حمله ای در چه شرایطی انجام می گیرد و زمینه آن چگونه آماده می شود. همانطور که گفتیم زمینه فرودآوردن یک ضربه بوسیله کودتا هنگامی فراهم می شود که ما از مسائل بسیار جدی و ضروری مربوط به انقلاب غافل بمانیم و دل خود را به تکرار خاطرات مربوط به انقلاب و انجام اصلاحاتی سطحی که هرگز به تجهیز توده های مردم برای دفاع از اساس انقلاب منتهی نمی شود خوش کنیم.

یکی از روزنامه نگاران فرانسوی در مجله نوول ایزرواتور شماره ۹ آوریل ۱۹۷۹ خود سخنانی از آقای خمینی را به این ترتیب نقل می کند:

«حال که ایران خود را از سلطه شیطان نجات داده است، ما جامعه ای بر اساس احکام قرآن بوجود می آوریم که در آن نه ستمی وجود دارد و نه استعماری و همه مردم چه زن و چه مرد با یکدیگر برابر خواهند بود، یک جامعه اسلامی مستقل از سرمایه داری و کمونیزم.»

روزنامه نگار بدنیال آن می نویسد «این کلمات امید فراوانی در دل مردم ایران و در دل همه مسلمانهایی که بدنیال هویت خود هستند و به توسعه و رشدی آزاد از ضرورت انتخاب بین دو قدرت سرمایه داری و کمونیستی دل بسته اند بوجود آورده است اما با چه معجزه ای میتوان به چنین جامعه مطلوب و چنین دموکراسی اسلامی که با دموکراسی های فاسد غرب و شرق متفاوت باشد رسید؟»

اگر در قرآن وجود یک جامعه مساوی و برابر و فارغ از ظلم و استثمار پیش بینی شده است نقشه ما برای ایجاد چنین جامعه ای چیست؟ مسئله اساسی ما اینست که کشور ما همچنان در شرایط یک جغرافیای سیاسی ضربه پذیر محصور است؛ قطع درآمد نفت ما تراز پرداختهای

خارجی بسیاری از قدرتها را بر هم زده است، منافع هنگفت بسیاری از کشورها و بسیاری از کمپانی های بزرگ غارتگر و بسیاری از سوداگران کالاهای مصرفی و سلاحهای نظامی را از میان برده است. انقلاب ما موازنه سیاسی و اقتصادی و نظامی منطقه را به ضرر اسرائیل و آمریکا و انگلیس و آلمان و فرانسه و سایر صادرکنندگان کالاهای مصرفی متزلزل کرده است. انقلاب ما آینده رژیمهای فاسد منطقه را به خطر انداخته است.

انقلاب ما آینده درآمد و موضع اجتماعی و اقتصادی گروههایی از جامعه ما را که به نظام فاسد استبدادی وابسته بودند در معرض خطر قرار داده است.

با توجه به این عوامل میتوانیم میزان خطری که انقلاب ما را مورد تهدید قرار می دهد احساس کنیم. اما این احساس کافی نیست و چیزی را تغییر نمی دهد، آنچه که انقلاب ما را از دستبرد یک هجوم غیرمستقیم نجات می دهد وجود یک برنامه قاطع اجتماعی و اقتصادی برای تجهیز توده ها و حفظ روحیه انقلابی در آنها و آماده کردن آنها برای دفاع از انقلاب و مقابله با خطر میباشد.

ما تجربه های فراوانی از انقلابهای جهانی در پیش روی خود داریم.

اصول کلی این تجربه ها چیست؟ وجود یک برنامه جامع برای نابود کردن قدرتهای اجتماعی و سیاسی و نظامی طبقه حاکم و استگان آنها، نابود کردن هر چه سریعتر روابط استعماری و پیوندهای داخلی آن. ایجاد یک حرکت اجتماعی وسیع و فراگیر در راه ایفای نهادهائی که تورم و بیکاری و بحران اقتصادی و روابط ظالمانه اجتماعی را به نفع اکثریت مردم تعدیل می کند.

ما از دانشگاهیان و کارشناسان معتقد به انقلاب و روشنفکران تعجب می کنیم که چرا دست روی دست گذاشته اند و همچنان به تماشای معجزه دولت ایستاده اند.

چرا اینها با تشکیل گروههای کار و سمینارهای مختلف مسائل و مشکلات گوناگون مربوط به جامعه را مورد بررسی قرار نمی دهند؟ چرا دانشگاهها را بغیر از ایام درس به مرکز مطالعه مسائل اقتصادی و اجتماعی مملکت تبدیل نمی کنند و در اینراه با انجام مطالعه و تنظیم طرحهای لازم برای روبه رو شدن با مشکلاتی نظیر بیکاری و تورم و کشاورزی و صنعت و مسکن و بهداشت و مسائل اقتصادی دولت را کمک نمی کنند؟ ما این سوال را از دولت نیز می کنیم که چرا دست طلب و پاری بسوی دانشگاهیان و کارشناسان کشور دراز نمی کند و از آنها نمی خواهد که در گروههای مختلف مسائل اساسی جامعه را مورد مطالعه قرار دهند و با دولت در حل مشکلات کونی انقلاب همکاری کنند.

ما از روزنامه ها سوال می کنیم و همچنین از گروههای سیاسی که چرا به انتقاد مفهومی انقلابی و خاص وضع

پهرانی موجود مملکت نمی دهند؟ وقتی آزادی احساس می کنند به چیزی جز جلب مشتری از راه انگیزختن احساسات سطحی مردم نمی اندیشند و وقتی مورد حمله قرار می گیرند به توجه و التماس می پردازند.

اگر کسی از آزادی دفاع می کند اول باید از خودش مفهوم نسبی آزادی و حدود و ضروریات آن را پرسید و اگر معتقد به توجه خود از مفهوم آزادی شد باید با صراحت و بدون ترس از آن دفاع کند. وقتی امام می گوید من فلان روزنامه را نمی خوانم آن روزنامه چرا از انتشار خودداری می کند؟ اگر روزنامه ای براه خود اعتقاد دارد باید منتشر شود حتی اگر مورد حمله قرار گیرد. مگر برای آزادی مبارزه نمی کنند؟

اگر امام از وجود من خوشش نیاید آیا باید من خودم را بکشم؟ یا اینکه برای شهید نمائی و جلب مشتری خودم را حبس کنم و چنین وانمود کنم که با اعتراض حرف امام دست به خودکشی زده ام.

من اسم این حرکت را عوامفریبی نمی گذارم بلکه فریفته عوام شدن مینامم. ما باید به منطق برای آزادی مبارزه کنیم و با استبداد بچنگیم اما نه برای جلب مشتری و خوش آمدن مردمی که هنوز از منابع سالمی از فرهنگ خیرسانی و اطلاع تقدیه نمی شوند.

و با این گونه تحریک اذهان ساده است که بدست خود سلاح ضد آزادی را تیز می کنیم مردمی که پنجاه سال از زیر فشار اختناق همچنان از منطق گفت و شنود محرومند و زهرهای به شیرینی آلوده را با میل می خورند به مسیر این گونه راهها که به ترکستان ختم می شود توجهی ندارند و نمی دانند که فاشیزم از چه رویه های کودکانه هم زائیده می شود و وجود خود را توجیه می کند.

وضع موجود کشور ما و انقلاب ما اینجا نیست که هر روز یک حزب تازه تاسیس شود این وضع علامت آزادی نیست بلکه نشانه مطلق هرج و مرج است. آزادی پس از ده سال استبداد و فقر و غارت و استثمار و اختناق و برجا گذاشتن مملکتی که نه صنعتی است و نه کشاورزی و همچنان مورد طمع ابر قدرتها و امپریالیزم و غارتگران بین المللی این نیست که کارگر و کارمند کار نکند و روحیه انقلابی تبدیل به روحیه باج گیری شود.

برویم ببینیم شوروی و چین و کوبا پس از انقلاب و پس از نابودی نظامهای فاسد خود چه کردند آیا در شوروی و چین و کوبا ده عدد حزب و ده عدد روزنامه منتشر شده؟ آیا کارگران از کار کردن امتناع کردند؟ آیا پیشه وران و تجار و کارخانه دلهارچینی را بهر قیمتی که دشان خواست فروختند؟ آیا دولت انقلاب خودش را موقت نامید؟ آیا دولت موقت خیال می کند که به صرف تدوین قانون اساسی و تصویب آن در مجلس موسسان و انجام انتخابات مجلس چیزی درست می شود؟ تورم و بحران و بیکاری کاهش می یابد و مردم را به کار کردن و پیروی از اخلاق انقلابی برای براه انداختن چرخهای اقتصادی کشور عادت

خط سرخ شهادت

چهارشنبه گذشته در تهران و شهرستانها سالکشت دکتر علی شریعتی مبارز آزادیخواه و معلم داناتی مردم و مخصوصا جوانان اجتماعی مسلمان برگزار شد.

کار معلمی و اجتماعی روانشاد علی شریعتی کاری نمونه بود، چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت. شریعتی سراسر عمر اجتماعی خود را از سوتی با خرافات جنگید و از سوی دیگر با دستگاه ظلم و دیکتاتوری، و در این راه زندان و تبعید و تهمت و افترا و شهادت را به جان پذیرا شد.

درباره این شهید عزیز بسیار نوشته اند و نوشته ایم و هنوز جای یک ارزیابی همه جانبه و در خور از مجموعه زندگی و آثارش باقی است.

در سال ۱۳۵۲ که دستگاه ظلم و طاغوت، دکتر شریعتی را پس از زندان منزوی کرده بود راه انتشار و گفتگو را بر او بسته بود و در روزنامه

ها با جمل خبر و مطلب و مقاله در مقابلش ایستاده بود، شریعتی به زاویه تنهای دهکده زادگاهش در خراسان خزید. در همان سال اولین اعتراض تحلیل علی اصغر حاج سید جوادی به حکومت وقت در نسخه های دست نویس شده منتشر شد. شریعتی با دیدن آن اعتراضیه نامه ای به نویسنده نوشت که در یکی از شماره های گذشته جنبش منتشرش کردیم. در آن نامه خطاب به حاج سید جوادی نوشته بود:

«..... امروز رمق به دست و پایم آمد. نه تنها دلگرم که پشتگرم شدم. احساس می کنم که دیگر تنها و بیگس و غریب زندگی نمی کنم.»

و سالی پس از شهادت شریعتی حاج سیدجوادی در باره او «خط سرخ شهادت» را نوشت که در اینجا می خوانید:

در ژرفنای تاریخ اعتقادی اسلام خط سرخ شهادت از هابیل حرکت می کند: ابراهیم با پتک خود به جان پت ها می افتد، ابراهیم پت شکن، پت، مظهر اسارت انسان، اسارت مادی و بردگی اعتقادی، دنیای فکری و ذهنی انسان کوچک می شود.

انسان در گردونه آزو جرم خود به اسارت می افتد، جنگ بین ارزشها آغاز می شود، قدرت تجلی می کند، و سپس گور می شود و تا سرحد مطلق گرانی پیش می رود، انسان در جنت و جوی سیز و تهاجم است، طبیعت حمله می کند، و انسان عاجز است و این عجز را در میان می گذارد، بدور هم جمع شویم زیرا مبارزه با طبیعت جز از راه وحدت و در کنار هم بودن میسر نمی شود و چنین می کند، انسان پست به پست هم و دست در دست هم قدرتی مافوق قدرت خود می آفریند، بار امامت را بر دوش گرفته است آفرینش قدرت برای کشیدن بار امامت، برای پنجه افکندن با طبیعت، برای رهائی از گرسنگی و سرما و حفظ حیات در برابر طوفانها و دندانهای سیاه و وحوش، قدرت برای خلاقیت و تجسس در دل نامشکوف و وحشی طبیعت و علم آفریده می شود و قلم و مایسترون...؟! و قدرت آغاز ماجرا و فایده است، انسان در چنگال قدرتی که زانیده نیز او برای زندگی است به اسارت می افتد، دورانی طولانی و تاریک از توحش و تجلوز آغاز می شود، انسانها تقسیم می شوند، قدرت به صورت دآوری قهار و مادی بر بار می آید، از بطن او فرزندان رنگارنگ دنیا می آیند، زور و زور و حکمت و فلسفه و جهان در قوانین حرکت قدرت تعبیر می شود و انسانها به تناسب قدرت خود جهان را ترجمه می کنند، توان و ناتوان، ضعیف و قوی، مالدار و فقیر و حاکم و محکوم، شهری و روستایی، متدین و وحشی، عالم و جاهل.....

و ارزشها آفریده می شود و نظام ارزشها بدفاع بر می خیزد، و منطبق توجیه قدرت را تا غایب القصور وجود آدمی برعهده می گیرد و گردونه تاریخ از مبدائی ناپیدا و در مایه ای از فتح و شکست دائمی به حرکت در می آید. و در ژرفنای تاریخ قیافه هابیل ظاهر می شود که در چنگال حسد و کینه برادر به قتل می رسد و ابراهیم که با نظام ارزشهای بردگی در می افتد و پت ها را در هم می شکند و عصر پیامبری آغاز می شود..... و رسالت انسان که بار امامت را بر دوش می کشد که از کوهسار حرا و از درون غار تاریک آن که: یا ایها المدثرقم فانذر...؟! و این خروش در دل تمامی سرنوشت آدمی

می پیچد، و انسان را به سرنوشت انسانی خود فرا می خواند، برخیز و انگشت بسوی تباهی ها دراز کن، برخیز و الودگی ها و اسارت های روحی انسانها را بنما و برخیز و بر خط جدائی تاریکی از روشنائی و پلیدی از پاکی و عدالت از ظلم و عسوفت و تساهل از خشونت و بیرحمی انگشت بگذار. نه بازبان که با قلم و نه با قلم که با قدم و نه با قدم که با تملی هستی و وجود...؟! ای انسان، ندای پرخیز و انداز درده، و با تملی وجود بر قلب ارزشهای پوسیده و نظام حاکم بر آن حمله کن، بر اعماق سیاه و مظلم قدرت پنجه در افکن.

و تو نمونه ای برای همه انسانها و تو پیامبری بدانگونه که همه انسانها را به قلعه های رفیع پیامبری رهنمون شوی و توانسانی که در آگاهی و با آگاهی، نظام ارزشهای حاکم را در می نوردی و پوی و پوسیدگی اسارت های مادی و معنوی حاکم را بر ملا می کنی، و توانسان مقنن که نمونه ای نه بخاطر آگاهی بر فساد و تباهی ارزشها، بلکه بخاطر تبیر و اراده و فراستی که در ایجاد یک نظام تازه بکار می بری و نه بخاطر آن که تو انسانی که در خط لول جهاد قرار می گیری و جان خود را در عرصه مبارزه ایثار می کنی.....

و این چنین است که انسانی الگوی همه انسانها قرار می گیری که بیاری ستمدیدگان، نظام ارزشهای حاکم را در هم می کوبی و نظمی نو در می کنی و آیین پیامبری در حرکت انسان با کوله بار امامت هرگز نمی میرد از هابیل به ابراهیم (ع) و از ابراهیم (ع) به محمد (ص) و به علی (ع) و از علی (ع) به حسین (ع) و همچنان در فرخشی تاریخ خلقی سراسری از کجکشان نبوت و رسالت کشیده می شود یعنی انسان در برابر پت ها و قدرت های آفریننده پت ها و حمایت کننده پت ها، و پت هایی که مظهر زور و زور و تزویرند زوری که انسان را با سارت ذلیل کند و زوری که آدمیان را در چنر زور نگهدارد و تزویری که نظام زورمندی و زورمندی را به کمک ارزشهای کاذب و فریبنده تحمل آفرین وجهالت را توجیه نماید

و در این رویارویی است که خط سرخ شهادت کشیده می شود... دستهایی که برای شکستن پت ها بالا می رود و دستهایی که در برابر پت ها از موجودیت نظام ارزشهای فاسد دفاع می کند و مبارزه درگیر می شود.....

خشونت زور و تدبیر تزویر و برقی فریبنده زور در هم می آمیزند و انسانها را به استمداد کیفیت برخورد با این سه عنصر تقسیم می کنند، و این تقسیم بندی را میباید انامه ظلم و جهل و فساد خود

قرار میدهند، و وحدت تجلی می کند و رسالت آغاز می شود

یا ایها المدثرقم فانذر.....

برخیز که انسان از نقطه واحدی حرکت کرده است و باید در خط سرخ شهادت به وحدت برسد، و در این فاصله راهی جز حرکت برای مبارزه و مبارزه برای حرکت وجود ندارد.

و ابراهیم (ع) چنین بود و محمد (ص) نیز که در بالاترین قله نه این حرکت قرار دارد....

و هنگامی که زمین از حجت خالی می شود و پرهوت سکوت و سکون و تاریکی عالم را فرا می گیرد صدا از درون غار بر می خیزد که: یا ایها المدثرقم فانذر...؟! و خط سرخ شهادت به اوج می رود، قدمی به اندازه وسعت تاریخ و زبانی به تنگی رگبارهای مسلسل بوقلمی همچون گلوله آتشین شهابهای ثاقب به حرکت در می آید.....

و این چنین است که پیامبران با کتاب و میزانی برای برقراری عدالت یعنی برای در هم کوبیدن ارزشهای پوسیده زر و زور و تزویر و برای شکستن پت های اسارت ظهور می کنند، و بعثت و رسالت و شریعت آغاز می شود.....

و اوصی با بار امامت تا هنگامی که جهان در چنگال پت پرستی قرار دارد و تا زمانی که آخرین میخ تاریخ زندگی انسان بر تابتوت زر و زور و تزویر کوبیده می شود این رسالت ادامه دارد.

و مرعی از گویر با چنین رسالتی بر می خیزد، ارزشهای پوسیده حاکم بر انسانها را به نبرد می خواند، با پتک گران آگاهی و شجاعت و استقامت به جان پت های معیوبه زمان خود می افتد و صدای این پتک در اعماق خاموشی و تاریک زندگی مردم لو بلند و بلندتر می شود، پت ها به لوزه در می آیند، زر و زور و تزویر خطر را در می یابند و هر چه تنگتر برای خاموش کردن این غرش رعده آسار کار هم قرار می گیرد، دجالها، در کوچه و بازار به حرکت در می آیند، فریاد و خروش بر می خیزد که بار دیگر دین دارد از دست می رود...!

و این دین چگونه دینی است که همواره در برابر زور و زور سکوت می کند و حکومت آن را بجان پذیرا می شود، آیا این همان دینی است که پیامبرش محمد است؟ همان دینی است که رسالتش برقراری عدالت و شریعتش شکستن پت های اسارت و بردگی انسانهاست؟

و مرعی از گویر همچنان به راه خود می رود، در دل شبهای سیاه تا نامدم سپیده قلم می زند و زبان از کام میکشد و حقارت پت ها را یکی پس از دیگری نشان میدهد و چهره واقعی اسلام را از پس پرده های ضخیم خرافه و تعصب می نمایاند و در این رهنگر همچون ایوف به تبعید و زندان میرود و در چنگ عمال زور و خشم زر و با رضایت تزویریانی عوامفریب به درناگترین شکجه های روحی گرفتار میشود.

و مرعی از گویر در اوج چنین فرخشی از آگاهی و اراده به سکوتی مرگبار و حیاتی عاری از حرکت بدست عمده ظلم محکوم می گردد.

و آیا این تملی سکایت است...؟! دکتر شریعتی در چنین موضعی از زندگی به حرکتی شتابناک برای خروجی دیگر از مدار حالوب

زندگی خاموش دست می زند، خروج از فضای تاریک و بی ستاره وطن که نوری در آن نمی درخشد و اهریمن همچنان برانبوهی از اجساد له شده آدمی و در سکوت مرگبار یک زندگی حیوانی برای کشتاری تازه ترو مثله کردن انسانهایی دیگر نفیر می کشد.

و او از مدار چنین دوزخی هجرت می کند و هنوز ننگبیده در سرنوشتی تازه برای جهانی دیگر شعله حیاتش در امتداد این نفیر نفرت بار اهریمن خاموش می شود و آیا او خاموش شد که نه هرگز، او به انسانهای ستمدیده وطن خود آموخت که اسلام مذهب اعتراض است و هر انسانی که چشم به واقعیت نکند بار ارزشهای خود می گشاید باید همچون محمد (ص) و علی (ع) و حسین (ع) «نه» گفتن را به تجربه کند.

و این تجربه را با تملی وجود خود نه با قلم تنها و زبان تنها بلکه با همه حیات خود فریاد کند.

او به جوانهای نسل خود آموخت که اسلام، شریعت پت شکنی است، و رسالت هر انسان اسلامی قرار گرفتن در موضع مبارزه با ارزشهایی است که در تئور دوزخی زورپرستان و زور مندان و تزویریان پخته می شود.

دکتر شریعتی نظیر عقاب تیز بال بقدرت آگاهی و اعتقاد از سطوح مبتذل ارزشهای محیط خود اوج گرفته، او با شجاعتی شکست از سد چانه ها و ورع های مرسوم روشنفکرانه زمان خود در گذشته، و نگامی به انجانی که تاریخ از حرکت کمی مستقر خود فرار می کند و در خلقی تازه از کیفیت قرلو می گیرد، ارزشهای حاکم و فرهنگی که در خدمت توجیه این ارزشها قرار دارد و حرکتی بی رنگ و تهی از مایه های خلاقیت و رهائی در لایه های روشنفکری که سرشار از تقلید و ابدتال جذب و ورع پت های زمان است، این ارزشها را با تظاری از اعتراض و اعتراض همراهی می کند، و پیامبر غیب گوئی نیست که آینده را پیشگویی کند برعکس او انسانی است که بر اساس وضع موجود حرف می زند، قدرت او در کلام اوست، او نظریه پردازی نیست که جوابهایی آماده برای هر سئوالی داشته باشد، او کسی است که ارزشها را به سئوالی می گذارد، تداوم سئوالها مسئولین وجدان جامعه را به جواب می خواند، او موجود تنهایی است که جز قدرت عصیان و اعتراض و عطش شدید به عدالت سلاخی ندارد هیچ مرزی از قیودات فکری و هیچ مشرب و شریعتی قدرت ندارد او را متوقف کند، او در شرایطی بسیار نامساعد زندگی می کند، زیرا حاکم برای نابودی او قائم در تعقیب اوست و مردم برای دوری جستن از خطر از او فرار می کنند، او حاکمان را به خشم می آورد زیرا فساد قدرت آنها را بر ملا میکند و محکومین را ناراحت میکند زیرا المیهای کتفب را از آنان میکشد، اما او با عریان کردن زشتی های قدرت جوهر ازایی و عدالت را عیان میکند و همه کسانی را که خود در غرقاب ارزشهای پوسیده زمان نابود شده اند در حوزه رسالت خود قرار میدهد و این نمایش زشتی ها و عریان کردن قدرت ها خود بخش عظیمی از مبارزه برضدیت پرستی است.

پایه از صفحه اول

پیوندهای ناموزون در پرده

اسلامی و عدالت درآمیزد و از آن «جمهوری اسلامی» بسازد با خود عهد بسته است که در وضع قوانین زندگی به احکام الهی تجلوز نکند ولی این تصمیم را نیز دارد که در این قالب حاکم بر سرنوشت خویش باشد با جهادی که این ملت در برابر ظلم کرد نشان داد که ملتی بالغ است، نیک و بد را می شناسد و پایمردی و استحقاق حکومت بر خود و بهره مند شدن از استقلال و آزادی را در «جمهوری اسلامی» دارد.

لوازم یک جمهوری سالم و مردمی را امروز همه کم و بیش می دانند. جدایی قوای سه گانه، اختصاص یافتن قوه قانونگذاری به نمایندگان منتخب مردم، استقلال کامل قوه قضائیه، انتخابی بودن رئیس جمهور و مسوولیت قوه مجریه در برابر مجلس، حمایت از حقوق و آزادی های عمومی در برابر تجاوز دولت ها، پرهیز از خودکامگی و ایجاد انحصار در کسب قدرت و امتیازهای نامعقول و سرانجام تساوی مردم در برابر قوانین، از مهم ترین اصولی است که باید در این نظام رعایت شود. ولی آنچه نیاز به تخصص و دقت و بیش فراوانی دارد و دیگر نمی توان از همه انتظار دانستن آن را داشت، چگونگی همگام کردن و سازگار ساختن ضرورت های «نظم» و «عدالت» است. این هنر حقوقدانان است که باید به آرمان های عمومی شکل معقول و منظم بخشد و آن را چنان بیاراید که آمیزه ای از نظم و عدالت فراهم آید و حقوق و آزادی های عمومی از دستبرد نامحرمان و متجاوزان مصون بماند و ضمانت اجرای موثر بیابد.

بنابراین، نباید دل خوش داشت که نمایندگان مردم در مجلس موسسان کلام آخر را در باره قانون اساسی خواهند گفت و طرح پیشنهادی دولت را به مجلس بی اهمیت شمرد. زیرا، در این پیشنهاد است که دولت و شورای انقلاب بایستی، به عنوان امین مردم و پاسدار آرمان های انقلاب، در شکل و محتوی و ضمانت اجرای حقوقی اصول قانون اساسی دقت کامل کنند و از فنون و کارایی متخصصان سود برند.

در پیش نویس منتشر شده نهادهای مترقی و مردمی کم نیست: فراهم ساختن زمینه انقلاب فرهنگی و تامین شرکت توده های مردم در آن، جهان بینی حکومت اسلامی و رسالت مبارزه با بیدادگری به منظور اقامه عدل و حمایت از حقوق بشر، ایجاد معنویت سیاسی و اخلاقی کردن روابط حقوقی و اقتصادی و خانوادگی، شناسایی فضیلت پارسیایی، گسترش شوراهای مردمی به منظور پرهیز از استبداد و انحصارطلبی، توجه به ترویج کشاورزی و احیای آن، رایگان شدن آموزش و پرورش برای همگان، گسترش بیمه های اجتماعی و حمایت از طبقات کم درآمد، ملی کردن صنایع سنگین و بانک ها و بیمه ها و محدود ساختن حق مالکیت به مصالح عمومی و جلوگیری از سوء استفاده از حق، تامین استقلال قوه قضائیه، پیش بینی شوراهای محلی و ممنوع ساختن ادغام مشاغل گوناگون در یک شخص و بسیاری دیگر از این گونه قواعد را نمی توان ندیده گرفت. و چهار چوب قانون اساسی را که بر مبنای حکومت مردم و جدایی قوای سه گانه نهاده شده است نمی کرد.

با وجود این، بر پیکر این نخستین نهال آزادی پیوندهای ناموزونی زده شده است که بکلی آن را از هدف های خود منحرف می سازد و می تواند آن را خشک و میان تهی سازد این پیوندها را که باعث ایجاد تضادهای ناانگار در درون طرح شده است، هر روشن بین یا نیم نگاهی می تواند تشخیص دهد زیرا، چگونه ممکن است در حکومتی که بر پایه آراء عمومی نهاده شده است، بتوان در ملی بودن شخصی که بطور مستقیم از ظرف مردم برای ریاست جمهوری برگزیده شده است تردید کرد؟ یا چگونه می توان تصور کرد ملتی که می خواهد قوه قضائیه مستقل داشته باشد، قاضی را عاجز از استنباط حکم بدارد و او را ناگزیر سازد که به یکی از مراجع تقلید رجوع کند و موافق رای او حکم دهد؟ یا با چمتو می توان، در حکومت جمهوری و با وجود مجلس شورای ملی و شورای نگهبان قانون اساسی، در

مواردی که نسبت به تضاد قوانین با شرع بین مجتهدان اختلاف می شود، رای یکی از مراجع تقلید را برای ابطال قوانین مصوب مجلس شورای ملی کافی دانست؟

این طرح به پیرایشی مردمی و بنیادی نیاز دارد و تنها در این صورت است که می توان به سرنوشت «جمهوری اسلامی» خوشبین باقی ماند و از مناقشه ها و بحث های نامطلوب پرهیز کرد. مهم ترین پیرایه های زاید در پیش نویس منتشر شده را بدین شرح می توان خلاصه و توجیه کرد:

۱- در اصل تودهم قید «با موازین اسلامی» زاید است. زیرا در جمهوری اسلامی و با تضمین هایی که در شورای نگهبان پیش بینی شده، فرض این است که قوانین با اصول شرع میبایستی ندارد و دادگاه های دادگستری نیز بحکم قانون تشکیل می شود.

۲- اصل ۳۰، در مورد آزادی مطبوعات و نشر و بیان عقیده، با چنان قیودی همراه شده که دیگر برای روزنامه ها و نویسندگان و مردم در برابر دولت تاملینی باقی نمی ماند. زیرا قوه مجریه می تواند به استناد «خلاف عفت عمومی و اخلاق اسلامی و خلاف احکام واضح اسلام و هجو و اهانت به اشخاص و نشر اکاذیب و ضاله بودن کتاب» از انتشار هر روزنامه و کتاب یا مقاله و هر سخنرانی که بخواهد، بدون اینکه نیاز به رسیدگی دادگاه باشد، جلوگیری کند.

زاید بودن این قیود برای «اصل آزادی مطبوعات و بیان عقیده» بعضی آن نیست که انتشار روزنامه ها و کتاب های موهن و گمراه کننده یا اشاعه اکاذیب مباح باشد. زیرا، همان گونه که در پایان اصل ۳۰ آمده است، قوانین می تواند جرائم مطبوعاتی را معین کند و متجاوزان از پاره ای قواعد را مجرم شناسد. متهمان در دادگاه و با حضور هیات منصفه محاکمه می شوند و در صورت احرار اتهام به کیفر می رسند. بیم از تعقیب مانیی در راه ارتکاب جرائم مطبوعاتی بوجود می آورد و مصلحتی که قانونگذار مایل به رعایت آن است بدست می آید بدون اینکه حربه سانسور بدست قوه مجریه افتد.

ما از بکار بردن ناپیچای این سلاح رنج ها برده ایم، پس باید از تاریخ عبرت بگیریم و آن را بیهوده بدست این و آن نسپاریم. بایستی بیاد داشته باشیم که قانون اساسی حاکم بر روابط دولت و مردم در سالیان دراز آینده است و اعتماد به دولت و رهبر انقلاب کونی ما را بی نیاز از ایجاد تمهیدهای لازم برای حفظ آزادی بیان و عقیده نمی کند. اگر بنا باشد که دولت ها به بهانه پیش گیری از انتشار کتب ضلال و خلاف اخلاق به معیزی در این باره پردازند و خود مفسر این مفاهیم مجرد باشند و دادگاه نظارتی بر اعمال آنها نکند، فرهنگ و دانش و آزادی و دموکراسی را در معرض خطری عظیم و هولناک قرار داده ایم. قضاوت درباره خوب و بد اعمال اشخاص بایستی که در دستخوش نوسان های سیاسی نشود و رگنه همین بی نظمی عدالتی را هم که به آن اعتقاد داریم از بین می برد.

از سوی دیگر، انتشار پاره ای از مطالب چنان ناگوار و زین بار است که مجازات ناشر و نویسنده نمی تواند آثار ناانگار اجتماعی آن را از بین ببرد. دولت، به عنوان حافظ حقوق عمومی و نظم باید از انتشار این گونه مطالب جلوگیری کند، زیرا تعقیب مجرم آب رفته را به جوی باز نمی گرداند. پس، ناچار باید احتمال بیدالتی را در برابر خطرهای اخلاقی و اجتماعی مسلم ندیده گرفت و در این مصلحت گرایان جانب حفظ نظم را

در برابر «عدالت» رعایت کرد. فرض کنیم تشریحی بخواهد به شعائر مذهبی مردم ناسزا بنویسد. انتشار این نوشته بیگمان به احساس عمومی لطمه می زند و نظم را مختل می سازد و محاکمه و مجازات ناسزا گوینده نیز نمی تواند آثار نامطلوب آن را از بین ببرد. بنابراین، آیا معقول نیست که دولت بتواند از انتشار آن جلوگیری کند و مسوولیت این اقدام را خود در برابر دادگاه به عهده گیرد؟

انتشار مطالب و عکس های خلاف عفت عمومی نیز از همین قبیل است و دولت پاسدار اخلاق نباید در برابر الوده ساختن اجتماع به تماشای بشینند و به تعقیب مجرم دل خوش کند.

به ویژه، که مفهوم «عفت عمومی» به اجمال برای جامعه معلوم است و جلوگیری از انتشار آن حتی اگر بیهوده و به اشتباه باشد، به مصالح عمومی و ازاد اندیشی صدمه ای نمی زند. ولی، از این حد نباید فراتر رفت. زیرا، هر چه بر موارد امکان معیزی در مطبوعات افزوده شود، بهمان میزان بر امکان تجاوز به حریم آزادی اضافه می گردد و این خطر چندان مهیب است که به هیچ بهایی نمی توان به استقبال آن رفت. بنابراین، بهتر است اصل ۳۰ بدین عبارت اصلاح شود: مطبوعات و نشر بیان و عقیده، جز در مواردی که خلاف عفت عمومی و اهانت به شعائر مذهبی باشد، آزاد و معیزی در آنها ممنوع است و جرائم مطبوعاتی را قانون معین می کند.

۳- در اصل ۳۳، نسبت به آزادی مشاغل، جمله «و مخالف اسلام نیست» زاید است، زیرا مشاغل ممنوع را باید قانون معین کند و در پایان اصل این اختیار به قانونگذار داده شده است.

۴- در اصل ۴۱، کلمه «عینی» بعد از «جرائم مشهوره» زاید است. زیرا، در حقوق جزا «جرم مشهوره» اصطلاحی معروف و شناخته شده است و نیازی به توضیح ندارد.

۵- در اصل ۴۲، تصریح زاید است. زیرا اجرای حکم مجازاتی که دادگاه برطبق قانون صادر می کند شکیجه محسوب نمی شود و رگنه جس و تعبد و اقامت اجباری در محل و بازجویی از متهم نیز خود نوعی شکیجه روانی است. مقصود از شکیجه، زجر دادن خردسارانه انسانی خارج و زاید از حدود متعارف کیفرهای پیش بینی شده در قوانین است.

۶- در اصل ۵۷، دخالت حاکم باید برطبق قانون باشد و معنی «حاکم» معلوم شود.

۷- در اصل ۵۸، هر شرط است در نمایندگان که ملی باشند و چه گرای یا راست گرای نباشند و از تقوای سیاسی و عملی برخوردار باشند و سن آنان کمتر از سی سال نباشد و با سواد و دارای معلومات سیاسی باشند و زاید و موهن است و باید حذف شود. زیرا:

اولا - چنانکه در پایان اصل ۶۰ آمده است، شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان را بایستی قانون عانی معین کند نه قانون اساسی. زیرا در این صورت، تغییر این شرایط مستلزم تشریفات طولانی و بیهوده تجدید نظر در قانون اساسی خواهد شد. برای مثال، چه زوومی دارد که تغییر سن نمایندگان از ۳۰ سال به ۲۵ یا ۲۵ سال موقوف به تجدید نظر در قانون اساسی شود و قانون عانی نتواند این تغییر را انجام دهد.

ثانیا - چگونه می توان در ملی بودن شخصی که منتخب مردم است تردید کرد؟ کدام دادگاه است که بهتر از وجدان عمومی مردم بتواند انسانی ملی و متقی را تمیز دهد؟ چه مقامی باید شرایط مقرر در این اصل را احرار کند؟ ضابطه چه گرای و راست گرای چیست؟

۸- در اصل ۶۷، جمله «مربوط به مجلس است» زاید بنظر می رسد. زیرا، مجلس شورای ملی مظهر حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است و هیچ مساله ای، جز آنچه در قانون اساسی تصریح شده است، وجود ندارد که به مجلس مربوط نباشد.

۹- در اصل ۷۱، جمله «به شرط اینکه تغییر سبب مصالح عمومی ضروری باشد» زاید است، زیرا ضابطه تمیز «مصلحت عمومی» رای نمایندگان مجلس شورای ملی است، و اگر چنین نباشد، چه مقامی حق دارد امری را که سه چهارم از نمایندگان به مصلحت دانسته اند مردود بشمارد؟ بهمین سبب آوردن تصریح اصل ۷۴ در مورد استخدام کارشناسان خارجی نیز بی مورد بنظر می رسد.

۱۰- عبارت «... و هر قانونی که مخالف قوانین اسلام باشد قانونیت ندارد...» تا انتهای اصل ۷۸ اضافی است و بایستی حذف شود. زیرا، نه تنها با پیش بینی شورای نگهبان قانون اساسی در اصول ۱۵۱ بعد ضرورتی به تکرار آن نیست، قاعده ای در آن آمده است که با اصل حاکمیت ملی و مفاد جمهوری اسلامی منافات دارد.

در پایان این عبارت آمده است که، هرگاه مجتهدانی که در شورای نگهبان برای پاسداری از قواعد شرع معین شده اند درباره تعارض قوانین با اصول شرعی اختلاف پیدا کنند، یعنی به مساله ای برخوردند که نظری است، «باید به مرجع یا مراجع وقت مراجعه شود و نظر یکی از آنان متبع است».

بدین ترتیب، شورای نگهبان در این گونه امور صلاحیت خویش را از دست می دهد و باید بطور مستقیم به مراجع تقلید رجوع شود و نظر یکی از آنان برای ابطال قانونی که مجلس شورای ملی تصویب کرده است کافی خواهد بود.

در اینکه برای تمیز مخالف احتمالی قوانین با شرع باید از نظر مجتهدان و مراجع تقلید به عنوان کارشناس و راهنما، سود برد تردیدی وجود ندارد. ولی این اظهار نظر نیز باید به گونه ای انجام شود که خود مفسد بهار نیلورد این نظری می تواند زای مجلس را ابطال کند و خواسته ملتی را نامشروع انگارد. پس، نباید آئین دادرسی آن امکان اختلاف و هرج و مرج را بوجود آورد. همه می دانیم که بر مبنای سنتهای مذهبی ما برای تعیین مرجع تقلید آئین نامه و تشریفات خاصی وجود ندارد و مردم، خود بخود و بر مبنای شیاع و اعتقاد مجتهدانی را که پارسا تر و دانتر می بینند به این عنوان بر می گردیند. این شیوه انتخاب، در طول تاریخ مقام مرجعیت را از گزند دخالت دولت ها و قدرتمندان و سیاست های گونه گون حفظ کرده است. ولی این ایهام را نیز ایجاد می کند که به طور قاطع مرجع یا مراجع را معین نمی سازد. نظری بودن انتخاب مرجع تا کون عینی به شمار نمی آید. زیرا مقلدان هر مرجع فتوایی ایشان را بکار می بستند و تراصی در صلاحیت ها بوجود نمی آمد. ولی، هرگاه مرجعی بخواهد درباره سرنوشت همه ملت اظهار نظر کند، این تزام و آثار مطلوب آن آشکارا چشم می خورد. در قانون اساسی، ما در مقام تعیین تکلیف برای ملتی در طول تاریخ هستیم و باید درونگر و محتاط باشیم و تنها به وضع موجود نظر نداشته باشیم. آیا کسی می تواند این تضمین را بدهد که مراجع تقلید همیشه به منزله نفس واحد هستند، اخلاقی ندارند و رجوع به یکی از آنان در حکم رجوع به روحانیت شیعه است؟ اگر چنین ادعایی ناپیچایی شود، می پرسیم پس اینهمه عقاید گوناگونی را که قهقار معاصر یکدیگر در کتاب ها و فتوای خود داند چگونه باید تعبیر کرد و آیا می توان پذیرفت که در

پیش نویس قانون اساسی

احترام بخود رجوع می کند و حکمی متعارض دریافت می کند: آنگاه دادگاه استان یا دیوان کشور باید داور کار مراجع تقلید شود که کام فتوی نفوذ بیشتر دارد و باید اجراء شود... و بدینسان مقام روحانیت در دعوی مورد ارزیابی و تقض و ابرام قرار می گیرد.

باضافه، در آغاز اصل، منابع مورد مراجعه قاضی منحصر به احکام شرعی نیست تا لزوم پیروی از نظر مرجع تقلید، به عنوان کارشناس، مجوز پیدا کند. قاعده کار او آمیزه ای از احکام شرع و عرف و عادت و مصالح عمومی و عدالت است و باید بنام این مجموعه رای بدهد و در این امور باید خود او، بنام جزئی از قوه قضائیه، اجتهاد کند و مستقل از قوای مجریه و مقننه بماند.

از همه اینها گذشته، آیا نویسندگان این عبارت توجه داشته اند که در هر روز چندین هزار پرونده از این گونه معطل می ماند و مراجع تقلید فرصت پاسخگویی به این اشکال ها را ندارند؟ آیا می توان بر شماره مراجع افزود یا از تعداد پرونده ها کاست تا این توده عظیم کار با کسانی که بموجب قانون اساسی مرجع انجام آن هستند متناسب شود؟ آیا معطل ماندن پرونده ها اصحاب دعوی را به روحانیت بدین نمی سازد و از ارج و تنزه آنان نمی کاهد؟ و آیا عباراتی از این قبیل و آنچه در مورد شورای نگهبان و تطبیق قوانین با شرع آمده است، این توهم را بوجود نمی آورد که خواسته اند در برابر تصمیم های قوه مقننه و قوه قضائیه، برای مراجع تقلید و بنام پاسداری از شرع «حق و توه» ایجاد کنند و سکان های قدرت را همیشه در دست آنان نهند.

پس، برای پرهیز از این اتهام و مفاسد انکار ناپذیر آن، پیشنهاد می شود که جمله یاد شده از پایان اصل ۱۴۶ حذف شود و استقلال قوه قضائیه محفوظ بماند.

۱۶- در اصل ۱۵۰، به تنها در شورای نگهبان سمتی بنام «معتننه» وجود ندارد، با وجود امضای رئیس جمهور دیگر ضرورتی به دخالت اعضای شورای نگهبان نیست. این شورا برای پاسداری از قانون اساسی ایجاد می شود و دخالت آن در انتصاب رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل و سایر قضات دیوان کشور باعث تداخل صلاحیت ها و تجاوز به قوه قضائیه محسوب می شود.

۱۷- در اصل ۱۵۱، شماره هر گروه باید پنج نفر باشد تا بعد اعضای شورا زوج نباشد و بهنگام رای گیری ایجاد اشکال نکند.

۱۸- در اصل ۱۵۲، جمله «بقید مذکور نیست» به قانون شرعی معتبر نیست زاید است و باید امکان ابطال قانون در هر حال محدود به مدت معین شود زیرا معنی ابطال قانون این است که آنچه به تصویب رسیده و اجراء شده از آغاز قانون نبوده است. در نتیجه، اثر حکم ابطال به گذشته نیز سرایت می کند و برخلاف نسخ قانون، تنها به آینده اثر ندارد. بدین ترتیب تمام معاملات و روابط حقوقی و احکامی که به استناد قانون باطل صادر شده است باید برهم خورده و وضع به حال پیش از قانون درآید. پس، اگر مدت ها پس از تصویب قانون نیز بتوان ابطال آن را از دادگاه تقاضا کرد این امر باعث اختلال در روابط حقوقی و اقتصادی مردم و موجب تزلزل اعتبار قانون می شود. سرانجام، پس از مدتی مردم باید به سرتوش قانون و اعمال حقوقی خود مطمئن شوند و به استواری و پایداری آن اعتماد کنند.

از سوی دیگر، اگر تا یک سال پس از توشیح قانون هیچکس و حتی مراجع تقلید به مخالفت با شرح اعتراضی نکند، پس فرض بوجود می آید که چنین مخالفتی وجود ندارد و قانون نافذ است و این ظهور و اشاره را به دلیل رعایت مصالح عموم باید معتبر شمرد.

۱۹- در اصل ۱۵۳، از کلمات «و سایر اعضا» شورت و در صورتی که تا پایان اصل باید حذف شود و دلیل آن در شماره ۱۵۳ (انتقاد از اصل ۱۴۶) گفته شد.

۲۰- تبصره اصل ۱۵۴، زاید و نامفهوم است زیرا در اصولی که منتشر شده هیچ جاسخی از اصل تغییر ناپذیر بیان نشده است.

و فرض این است که در جمهوری اسلامی قانون با شرع متعارض ندارد. ۱۵- در اصل ۱۴۶ آمده است: «در مواردی که دادرس نتواند حکم دعوی حقوقی را در قوانین موضوعه بیابد، باید با الهام از قواعد شرع در مذهب امامیه و عرف و عادت مسلم و آنچه عدالت و مصالح عمومی اقتضا دارد، حکم قضیه را صادر کند و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از صدور حکم امتناع ورزد...»

بدین ترتیب، قاضی نمی تواند در امور حقوقی به هیچ بهانه ای استنکاف از حقگزاری کند و باید در دعوی که نزد او مطرح شده است رای دهد. از سوی دیگر، همه می دانیم که قانون نمی تواند برای همه مسائلی که در دادرسی ها پیش می آید راه حل قاطع ارائه کند. پس، دادرس ناچار است که، به یاری عقل و با الهام از اصول حقوقی و عرف و رعایت مصالح عمومی، آنچه را عدالت است بیابد و به آن حکم دهد، واقعیتی که لازمه اختیار قاضی در تمیز حق و دادگستری است و قانون اساسی آن را توصیف و منابع دیگر حقوق را معین می سازد:

در نظام جمهوری اسلامی، چون فرض این است که قوانین به اصول شرعی تجاوز نمی کند، در مورد سکوت قانون یا تفسیر قواعد مبهم و متعارض در قوانین، دادرس نیز باید به چهار چویی که برای قانونگذاری معین شده است پای بند باشد و از قواعد شرع الهام بگیرد. ولی، اشکال بهمین جا پایان نمی پذیرد. گاه دادرس راه حل مورد نظر را در قوانین موضوعه و شرع نیز نمی

پیدا کند. در این صورت ناگزیر باید به منابعی خارج از قوانین نیز رجوع کند. این منابع زاینده را باید در دل اجتماع جستجو کرد: عرف و عاداتی که میان مردم رواج یافته است و به دلخواه رعایت می کنند و مصالحی که در امور گوناگون اخلاقی و سیاسی و اقتصادی وجود ندارد و در هر زمان اقتضای راه حل های مردمی و خاصی را دارد. آنچه بنام قاضی در ذهن خود تصویر می کنیم، انسانی است که می تواند بر تمام این امور و مصالح احاطه پیدا کند و مظهر صلاح اندیشی و مرجع تمیز «عدالت» در زمان خود گردد و به اعتباری جانشین قانونگذار باشد.

استقرار حکومت قانون در هر کشور با شناختن چنین ارج و مقامی برای قاضی ملازمه دارد. کسی که شاهین عدالت را بدست دارد، پناه مظلومان و پاسدار اخلاق و اصول است و باید محترم و والا بماند.

در پایان اصل یکبارہ این تصویر روحانی فرو می ریزد و قاضی انسانی عاجز از یافتن حکم معرفی می شود. زیرا، در دنباله اصل ۱۴۶ آمده است: «... و در صورتی که عاجز باشد از یافتن حکم مذهب باید یکی از مراجع تقلید رجوع نماید و موافق رای او حکم صادر نماید...»

بدیهی است که قاضی دلسوز و امین، اگر در یافتن حکمی به اشکال برخورد کند، با مجتهدان و متخصصان مشورت می کند. ولی آجبار او به اینکه یکی از مراجع تقلید رجوع و بنام نظر آن مرجع حکم صادر کند. همان مفاسدی را به بار می آورد که در مورد ارزیابی قوانین گفته شد: قاضی دیگری در همان مساله یا مشابه با آن به مرجع مورد

انسان درباره تمام مسائل زندگی دید و نظری یکسان داشته باشند؟ اکنون به این پرسش اساسی بر می خوریم که اگر یکی از مراجع قانونی را مخالف شرع اعلام کرد و مرجع دیگر آن را نافذ دانست چه باید کرد رای کدام را باید در نظام حقوقی کشور منتهی دانست؟ آیا مقلدان مرجع دیگر را می توان ناگزیر از اطاعت و احترام به رای ساخت که با نظر مرجعشان مخالف است؟ آیا این اختلاف نامطلوب مسلمانان را به تفرقه نمی کشاند و نظام حقوقی را به هرج و مرج دچار نمی سازد و به حاکمیت ملی و اعتبار مراجع صدمه نمی زند؟

به گمان ما پاسخ درستی به این اشکال های منطقی نمی توان داد. پس، آیا بهتر نیست که، بجای افتادن در این دام هولناک، در مسائل نظری و مورد اختلاف کار را به اکثریت شورای نگهبان سپرد و به برگزیدگان قضات مسلمان و حقوقدانان انتخاب شده مجلس جمهوری اسلامی اعتماد کرد؟ آیا این بدگمانی معقول است که در دولتو اسلامی چنین پنداریم که همه برضد قواعد شرع بسیج شده اند یا در جهل مرکب پسر می برند و ناچار باید دست توسل به سوی مراجع در همه امور دراز کرد، حتی اگر به بهای تزلزل مقام والا و ارجمندشان تمام شود؟

۱۱- در اصل ۹۰، درباره رئیس جمهوری یعنی شخصیتی که بطور مستقیم از طرف ملت برای رهبری دولت برگزیده شده، همان اشتباه مربوط به شرایط نمایندگی مجلس تکرار گردیده است. در پایان این اصل آمده است که: «... و باید متعادل به مکتب های انحرافی نباشد و ملی باشد و متعادل بچپ و راست نباشد و متهم به فساد اخلاق و اعمال نباشد. معلوم نیست چگونه می توان برگزیده ملتی را متهم به فساد اخلاقی و انحراف سیاسی کرد و چه مقامی می تواند به این اتهام رسیدگی کند؟ آیا شرم آور نیست که به شخصیتی چنین ممتاز گفته شود چون تمایل به چپ یا راست داری و انگاره ها چنین حکم می کند حق ریاست جمهوری نداری؟

در این گونه امور، حاکم واقعی ملت است و با رای خود نشان می دهد که صراط مستقیم کجا است و به چه کسی باید اعتماد کرد. در این انتخاب ملی فرض این است که شخصیت برگزیده تمام شرایط لازم پارسی و لیاقت و امانت و درایت را دارا است. زیرا لژ پیشگاه ملت و دادگاه خلق جواز عبور در دست دارد بنابراین، دیگر معنی ندارد که این شرایط در متن قانون اساسی آورده شود و گرنه با این ایراد منطقی روبرو می شویم که، اگر مقصود شماره کردن تمام شرایط رئیس جمهور است، چرا گفته نشده است که رئیس جمهور باید عاقل یا رشید باشد!

۱۲- در اصل ۱۰۳، درباره اختیار رئیس جمهور و مجلس شورای ملی نسبت به اعلان عفو عمومی و تخفیف مجازات ها در حدود قوانین، جمله «ولی عفو و تخفیف شامل حقوق اشخاصی و حدود شرعی نمی شود» زاید است و دلایل آن نیز گفته شد.

۱۳- فرماندهی ارتش باید به رئیس جمهوری سپرده شود و دخالت دولتستان کل و نخست وزیر در این امر به نظم لازم در ارتش خلل می رساند. به ویژه در مورد دولتستان کل که مقامی قضایی است. فرماندهی سیاسی و نظامی او بر ارتش متعلق بنظر نمی رسد و در هیچ کشوری سابقه ندارد.

۱۴- در اصل ۱۳۵، نسبت به صلاحیت قضات، قید «شرایط شرعی» زاید است زیرا صلاحیت دادگاه و قضات را قانون معین می کند.

آگهی تشکیلاتی

ورزشکاران

دوستان ورزشکار و ورزش دوست برای گفتگوی تشکیلاتی و تشکیل کمیته های ورزشی، روز سه شنبه ساعت ۵ بعد از ظهر در محل ساختمان شماره ۱ جنبش به آقای نایب حسینی مراجعه کنند.

مهندسی و معماران

دوستان مهندس ساختمان و معمار (ارشیتکت) عصرها در محل ساختمان شماره ۱ جنبش یا با تلفن ۹۲۷۳۱۸ برای تشکیل کمیته مطالعات و بررسی طرحها به آقای مهندس حسین کلاتی مراجعه کنند.

جلسه بحث و انتقاد

جنبش

به علت گرمی هوا بجای جمعه ها در چهارشنبه ها

از ۶ تا ۸ بعد از ظهر تشکیل می شود

محل ساختمان شماره ۱ و دفتر جنبش

نشانی: شمال غرب تهران - تقاطع اسکندری شمالی و فرصت

شماره تلفن: ۱۵۵

تلفن: ۹۲۷۳۱۸

آوازه خوان نه آواز...

بقیه از صفحه ۲

می دهد؟

بنظر ما هیچیک از این کارها درد اصلی را درمان نمی کند و انقلاب ما را از خطر نابودی نجات نمی دهد. دولت وقتی میتواند بی نظمی و هرج و مرج را سرکوب کند که با یک برنامه انقلابی جامع قدرت را در دست بگیرد. آقای رئیس بانگ مرکزی سرمایه داران فراری را دعوت به بازگشت می کند که با ضمانت ایشان سرمایه خود را برگرداند و کار کنند. این حرفها جز لیبرالیسم آبهکی و یا بی اعتقادی کامل به اصول انقلاب و سرنوشت انقلاب نیست. کسانی که درآمدها و ثروتهای مملکت را با همدستی خانواده پهلوی غارت کرده و در برده اند چگونه میتوانند با سرمایه خود برگردند و در درون یک نظم انقلابی کار کنند؟

ما اول باید بدانیم که چه می خواهیم، شکل اقتصاد ما چه باید باشد. انوقت طرحهای تنظیم کنیم که در جهت مقاصد و هدفهای انقلابی ما قابل اجرا باشد.

این تجربه ایست که دیگران از سر گذرانده اند، و هیچ تجربه ای عاری از اشتباه و نقص نیست.

اما اصل و اساس وجود یک برنامه برخاسته از یک ایدئولوژی و اندیشه اجتماعی است. تنها با تکرار احکام اسلامی و تاکید بر جامعه اسلامی و اتکا به عدالت اسلامی جامعه ای را که ما از انقلاب انتظار داریم ساخته نمی شود. شکل چنین جامعه و مسائل آن یعنی جامعه ای که از قیود استبداد و استعباد و استثمار و استثمار رها شده باشد احتیاج به برنامه و تجهیز نیروهای مردم و کمک کارشناسان و به خدمت گرفتن تکنولوژی و فرهنگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی پیشرفته دارد.

با چنین برنامه ای میتوان چه رویهای کرد کانه و هرج و مرج و کم کاری و بحران اقتصادی را مهار کرد و خطر مساعد شدن زمینه را برای حمله غیر مستقیم امپریالیزم به دستاوردهای انقلاب از میان برداشت، اکنون مرزهای کشور بروی هر نوع رخه و نفوذی اعم از ورود عناصر خرابکار و یا ورود اسلحه باز است بین کمیته ها و مراجع دولتی تفاهمی وجود ندارد، وقتی از کمیته ها و طرز کار آنها انتقاد می شود قطعاً منظور تخطئه خدمات آنها و یا انکار ضرورت وجود آنها در دورانی که سازمانهای انتظامی و امنیتی منهدم شده بودند نیست اما این ضرورت و خدمات دلیل بر چشم پوشی از بررسی انتقادی کار آنها و جلوگیری از افراط کاریهای آنها نمی شود. اگر بخواهیم به بهانه ضرورت وجود کمیته ها و خدمات آنها از انتقاد در زمینه کارهای بد آنها خودداری کنیم در نتیجه به تثبیت سازمانهای در درون بافت تشکیلاتی انقلاب کمک کرده ایم که بخشی از کار آنها در جهت ضد انقلاب و ناراضی کردن مردم و ایجاد بدبینی و نگرانی و تفرقه انجام می گیرد. اگر ما به

انقلاب و موجودیت و مبانی آن اعتقاد داریم در اینصورت نه تنها از انتقاد درست و سالم نباید خشمگین شویم بلکه باید بدست خود زمینه نظارت و بررسی کارهای انقلاب را چه در کمیته ها و چه در دولت و چه در شورای انقلاب فراهم کنیم.

زیرا همه سازمانها اعم از شورای انقلاب و دولت و کمیته ها و پاسداران وسیله تحقق بخشیدن به هدفهای انقلاب هستند، این وسایل باید بدرستی و با حفظ خصوصیات انقلابی خود در خدمت مردم و هدفهای انقلاب باشند اگر وسایل از مسیری که انقلاب را به هدف می رسانند و آن را از خطر حمله ضد انقلاب مصون می دارند منحرف شوند و از خدمت منافع خصوصی و یا تقویت قدرتهای فردی و گروهی درآیند نتیجه ای جز جانشین شدن نظمی فاشیستی بجای رژیم استبدادی پهلوی نصیب مردم نخواهد شد.

اگر امام و یا دولت از وضع روزنامه ها و روش کار آنها ناراضی هستند، این ناراضیاتی باید در چارچوب ضوابط قانونی انقلاب و با حفظ حرمت آزادیهای قانونی مورد بررسی قرار گیرد و نباید گروههای افراطی از ابراز این نوع ناراضیاتی ها وسیله ای برای خفه کردن مطبوعات و تحمیل سانسور و ایجاد رعب سازند. اگر دولت سیاست روشن و صریحی در زمینه اداره امور کشور ارائه دهد و این سیاست مورد تایید مردم قرار گیرد و حاوی وصول به هدفهای اجتماعی و اقتصادی انقلاب باشد در نتیجه مطبوعات و سایر گروههای نظیر کارگران و کارمندان و صاحبان مشاغل تولیدی و اداری راهی جز تبعیت از این سیاست ندارند. در روسیه پس از انقلاب و چین بعد از انقلاب و کوبای پس از انقلاب دهها گروه سیاسی و دهها روزنامه و نشریه سیاسی بوجود نیامد و هیچوقت رهبران انقلابی و مدیران انقلابی نگذاشتند بنام آزادی و باسم انقلاب هرکس دلش خواست حزب تشکیل بدهد و هرکس دلش خواست در هر مسیر فکری بنام آزادی روزنامه منتشر کند. انقلاب ضوابطی خاص خود دارد.

انقلاب برای مبارزه با اختناق و فقر و خشونت و بیکاری و طفیلی گری و کم کاری و تبعیض و پر کردن فاصله های طبقاتی و استقرار پرهیزکاری و خودداری از تحمل و اسراف و اعتلای فرهنگ و هنر و علوم و دانش های بشری و هموار کردن زمینه شکوفائی استعدادها و از بین بردن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی انجام می گیرد. انقلاب برای اینست که انسانها دوسرنوشت خود و در تعیین ضوابط اجتماعی و اقتصادی زندگی شرکت و نظارت داشته باشند.

این ضوابط و معیارهای انقلاب و دستاوردهای آنست و برای بدست آوردن آن جامعه احتیاج به نظم و کار و اتحاد دارد. انقلاب در چارچوب این ضوابط هیچ تحریر و توطئه ای را در مسیر تشتت و

نفاق و تفرقه چه از موضع چپ روی و چه از موضع راستگرایی نمی پذیرد و در چارچوب این ضوابط باید هرگونه توطئه و نفاق افکنی و باج بگیری و بهانه تراشی سرکوب شود. اما به بهانه این ضوابط نباید اصل آزادی و حق انتقاد سازنده و حق شرکت در تعیین سرنوشت را نابود کرد.

بنام آزادی و بنام جلوگیری از نفاق افکنی نباید گروههای غیرمستول خارج از قدرت دولت دست به خشونت و تجاوز به حقوق دیگران بزنند. و یا با مزه کردن قدرت در زیر زبانشان از انتقال قدرت به دولت خودداری کنند.

فعالیت گروهها و افراد پس از انقلاب اگر بسرعت در چارچوب این ضوابط قرار نگیرد به نتیجه ای جز تضعیف روز افزون دولت و تشدید خشونت و تجاوز نخواهد رسید، اگر هر گروه و هر فردی خود داور اعمال دیگران شود و یا عقیده خود را مافوق عقاید دیگران بداند و بخواد این رجحان و برتری عقیده را با زور و خشونت پر دیگران تحمیل کند دیر یا زود انقلاب ما به نابودی کشیده خواهد شد یعنی زمینه برای پیشرفت افکار ضد انقلابی در بستری از ناراضیاتی و بی تفاوتی عمومی آماده می شود. این وضعی است که اکنون در جامعه ما حکومت می کند.

نظم دموکراتیک غیر از نظم فاشیستی است، و اتحاد بصورت قیمت دولت بر مردم و اطاعت کورکورانه مردم از دولت بدون حق دخالت و مشورت و نظارت تحقق پذیر نیست و کار بدون یک چارچوب ایدئولوژیک اجتماعی و اقتصادی مترقی و عادلانه به نتیجه ای جز ظلم و استثمار و فقر و تجاوز اقلیت حاکم به اکثریت محکوم منتهی نمی شود.

به بهانه اینکه در انقلاب تر و خشک باهم میسوزند نباید کسانی را که بطور مستقیم در جنایات و غارتهای رژیم شریک نبودند به اعدام محکوم کرد و یا آنها را ماهها بدون بازجویی و بازپرسی در زندانها نگاهداشت. و یا پاسداران نباید مجاز به تسویه حسابهای خصوصی خود با کسانی باشند که به آسانی و تحت اتهامات واهی توقیف می شوند. انقلاب ارثی نیست که گروهی سهم پسری ببرند و بخود اجازه دهند که با روشهای فاشیستی مجاهدین خلق را در این شهر و آن شهر مورد حمله قرار دهند. این جمله ها اگر با حمله متقابل روبه رو شود به نتیجه ای جز آغاز یک جنگ داخلی نمی انجامد. یک سازمان دولتی معتقد و فعال میتواند ضوابط انقلابی را بر زندگی و فعالیت مردم مستقر کند اگر کارگر بخواهد همه حقوق و مزایای خود در دوران رژیم استبدادی بدون کار کردن و یا با کم کاری برسد و مولدین کالاها و فروشندگان آن با دست باز ترخهارا به میل خود افزایش دهند و صاحبان خانه کرایه را به اختیار خود تعیین کنند و یا کارگران از بکار افتادن کارخانه ها جلوگیری نمایند و اینها همه بوسیله قدرت دولت و ضوابط انقلابی آن مهار نشود کار انقلاب ما باستان نخواهد رسید و دامنه هرج و مرج و بحران گسترده تر می شود و دیر یا زود زندگی مردم دستخوش تجاوز و غارت

و خشونت خواهد شد. بهرحال آزادی پس از انقلاب باید دارای مفاهیم سه گانه نظم و کار و اتحاد باشد و این مفاهیم هنگامی شکل می گیرد و تحقق می یابد که دولت در زمینه های مختلف زندگی جامعه دست به تحولات و دگرگونی های بنیادی بزند یعنی کلیه آثار تجاوز و خشونت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را از زندگی اکثریت مردم بزداید. و در زمینه های رفاه اقتصادی و مسکن و بهداشت و کار و زراعت و صنعت و خدمات و آموزش و پرورش و فرهنگ برنامه های مشخصی ارائه دهد.

رشته های وابستگی اقتصادی و سیاسی کشور ما را با بیگانگان برای همیشه و با قاطعیت پاره کند اساس استثمار اقتصادی و اجتماعی را نابود کند. ثروت اندوزیهای بی حساب و بیکاری و طفیلی گری و تجمل پرستی را از زندگی روزانه مردم پاک کند، و اینهمه را فقط در یک برنامه تفصیلی مشخص و یا تجهیز همه امکانات مردمی میتوان مرحله اجرا درآورد.

آنچه که توده ها را در دریافت بهره مطلوب از شرایط زندگی تجهیز می کند و وجدان آنها را برای دفاع از دستاوردهای انقلاب آگاهی می دهد وجود یک برنامه عملی انقلابی است.

با اجرای چنین برنامه ای زمینه تحریک و توطئه و حمله غیر مستقیم امپریالیزم برای نابودی انقلاب و استقرار مجدد نفوذ آنها برای ادامه غارت ما تا سر حد نابودی تضعیف می شود.

کسانی که امروز جنگ قدرت را برای تسلط بر حکومت آغاز کرده اند بدون وجود یک برنامه انقلابی برای استقرار نظم اجتماعی و کار اجتماعی و اتحاد اجتماعی امیدی به پیروزی خود نداشته باشند زیرا قدرت بدون یک برنامه انقلابی و هماهنگ با نیازهای واقعی مردم و مناسب با شرایط زمان دیر یا زود بدست امپریالیزم و هندستان آنها از بین خواهد رفت. اگر ما خیال کنیم که امپریالیزم کشور ما را با ۲۰ میلیارد دلار پول نفت و سایر منابع ثروت و بازار آماده داخلی و واردات پرسود خدمات بحال خود رها کرده است که ما در داخل تا دلمان بخواد برای بدست آوردن قدرت توی سرهدیگر بزنیم خیال خامی کرده ایم. این خیال بیکار در سالهای ۱۳۳۰ همانطور که دیدیم با صبره قاطع و شوم کودتای ۲۸ مرداد نقش بر آب شد.

ارابه انقلاب باید با قدرتی قاطع به سوی یک هدف معین رانده شود نه اینکه از چهار سو آن را به طرف مقاصد و نیت خصوصی فردی و گروهی خود بکشیم. به این ترتیب بدست خود انقلاب را با همه فرصت های تاریخی که برای پیروزی آن وجود دارد بسوی انهدام و تلاشی سوق می دهیم. هموطنان هیچ وضعی بما اجازه نمی دهد که یقین کنیم دیگر حادثه ای نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی نخواهد داد. پایان هر هرج و مرج همیشه آغاز یک فاشیزم است. متأسفانه افراطی ترین و تندترین شعارهای سیاسی و اجتماعی از

هفته گذشته و روزهای تولد

یادها و یاد بوده را چرا زنده نگه میداریم؟
سالگشت ها، تولدها، شهادت ها را.
زندگی از شروع تولد تا لحظه مرگ مبارزه است. مردم عادی نیز از مبارزه برای ادامه حیات بری نیستند. مبارزه فردی مبارزه ای است غریزی تنها برای زنده ماندن فردی در میان افراد و در طبیعت برای رفع حوائج اولیه و ادامه حیات نباتی. خوردن و رشد کردن و پیری و مرگ حیات گیاهی است و خوردن خواب و خشم و شهوت نیز مظاهر حیات حیوانی. آنجا که انسان به قول مولانا مولوی از جماد می میرد و نبات میشود و از نبات می میرد و حیوان میشود زندگی بی اختیار و در اختیار طبیعت است، و آنجا که از حیوانی هم می میرد و خوی حیوانی را در خود میکشد و از جبر به اختیار رو میکند و انتخاب میکند و زندگی خود را با زندگی سایر انسانها گره میزند به عالم والای انسانیت قدم می نهد و معنی حیات انسان عقیده و جهاد میشود.

این انسان برای رشد شخصیت خود و برای ساختن آینده انسانی خود نمونه هایی را از گذشته و در اطراف خود انتخاب میکند که در چنین زمینه ها، اختیار و انتخاب احسن در روش زندگی اجتماعی خود نمونه های گزیده ای بوده اند و هستند. این نمونه ها را گرامی میدارد و یادشان را زنده نگه میدارد و روزهای تولد و مرگ و شهادتشان را بهانه ای برای یاد آوری روشهای انتخابی آنها

در زندگی قرار میدهد
هفته گذشته مصاف بود با چهار روز یاد بود پنجشنبه روز تولد فاطمه علیها سلام و دختر پیمبر و بانوی علی که فرزندان بیرومند چون حسن و حسین و زینب را در دامن خود پرورید هر یک افتخاری برای عالم اسلام و تشیع علوی. زنان مبارز و مسلمان ایران، امسال با تظاهرات وسیع خود این روز را گرامی داشتند و «روز زنه» اعلام کردند و در خیابانها راه پیمانی کردند. سیل جمعیت و امواج عظیم انسانی که به حرکت درآمد نشان داد که زنان ایران عملاً چنانکه در دوران مبارزه با استبداد و استعمار عمل کردند میخواستند حرکت خود را از جبر تحمیلی دیکتاتوری شاه به اختیار شرکت در امور انسانی و ساختمان جامعه آینده ادامه دهند.

ما با گرامیداشت این روز فرخنده امیدواریم بانوان ما با قدمهای هر روز بلندتر و هر روز متین تر و منطقی تر به سوی استقرار نهادهای دموکراسی و آزادی واقعی در حکومت جمهوری اسلامی ایران به پیش روند.

تولد امام
پنجشنبه گذشته روز تولد امام خمینی اعلام شد. فرزند خلف فاطمه علیها سلام، رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی هفتاد و هفت سال پیش متولد شد. در شش ماهگی پدر را از دست داد و در

کنار برادر بزرگتر بزرگ شد. به روحانیت روی آورد که در خانواده ای روحانی زاده شده بود. از روزی که خود را شناخت، ظلم و دیکتاتوری دستگاه حاکم را نیز شناخت و تمکین چنانی از روحانیت را. پیوسته در حال مبارزه بود تا در سال ۱۳۳۲ رسماً اعلام رویارویی با مرکز قدرت استبدادی کرد. از آن پس زندان بود و تبعید و دست نکشیدن لحظه ای از مبارزه و از باز گفتن کلمه حق. زنده ایم و دیده ایم و گفته ایم و نوشته ایم جریان مبارزه را تا پیروزی حق بر باطل. دیدیم اختلاف آنچه را که فرد پرستی میگویم با آنچه فرد است با جمع و در جمع فرد است. روزنامه اطلاعات پنجشنبه نوشته بود که آگهی های فراوان تیریک تولد را دریافت کرده و با اینکه چاپ آگهی از منابع در آمد روزنامه است، از چاپ آنها خودداری کرده است چون امام را با این نوع تظاهرات میانه خوبی نیست، و تا سال گذشته روزنامه ها را میدیدیم در روز تولد طاغوت زمان که بین هشتاد تا صد صفحه آگهیهای تیریک تولد و تملق آمیز داشتند.

این روز تولد را، روز تولد و غلبه مساوات انسانی بر تملق و فرد پرستی بدانیم و روز غلبه حقیقت و مذهب مبارز و آمیخته با زندگی، بر مذهب خاموش و آمیخته با خرافات.

همراه با خواست امام و عموم در راه زدودن گرد خرافات و اوهام از مذهب زنده و در راه زدودن قشریگری و تعصبات دور از منطق بکوشیم.

تولد دکتر مصدق
هفته گذشته روز تولد دکتر محمد مصدق رهبر نهضت برای ملی شدن نفت ایران و رهبر مردم

ایران در مبارزات ضد امپریالیستی بود. دکتر مصدق اگرچه از خانواده ای اشرافی برخاست و ریشه عمیق در اشرافیت ایران داشت ولی از همان ابتدای ورود به سیاست به خاستگاه خود و خواستههای آن که تسلیم در برابر دیکتاتوری امپریالیسم بود پشت کرد و در راه مردم قدم گذاشت. حاصل مبارزه اش علیه قوام گرفتن دیکتاتوری رضاخان حبس بود و تبعید و کنار گذاشته شدن از صحنه سیاست. پس از فرار رضاخان دوباره وارد صحنه شد و در دوران نمایندگی مجلس شورا شیوه آزادخواهانه و مردم دوستانه و مستقل و ملی خود را از سر گرفت. آخرین دوره ای که مصدق به نمایندگی مجلس انتخاب شد دوره شانزدهم بود که مبارزاتی وسیع را در پشت داشت و در همین دوره بود که لایحه ملی شدن صنعت نفت به همت و رهبری او و همگامی فراکسیون جبهه ملی ایران به تصویب مجلس رسید (بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۳۹).

دکتر مصدق در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی نخست وزیر شد. دوران حکومت او سراسر مبارزه بود از سویی با دربار و عمال آن و عمل امپریالیسم غرب و از سوی دیگر اصطکاک و کارشکنی و حادثه آفرینی حزب چپ وابسته. یاد صدمین سال تولد مصدق، قهرمان ضد استبداد و ضد استعمار ایران را گرامی داریم.

چهارمین یاد روز هفته گذشته سالگشت معلم شهید علی شریعتی است که در صفحات همین شماره مطالبی درباره آن می بینید.

خط سرخ شهادت
بقیه از صفحه ۳

قدرت فاسد و فاسد کننده و احزاب و گروههای سیاسی و رهبران سیاسی، تولید و مصرف و سنن عادت و خلاصه کلیه چیزهایی که انسان قدرت خود را بوسیله آنها منتقل میکند و در مسیر این انتقال انسانها را بفرق و فلاکت مادی و معنوی می افکند در قلمرویت پرستی قرار دارند. انسان برای قبول عضویت در نظام ارزشها چاره ای جز بت پرستی ندارد، و در این میان نظم بت پرستی، نزدیکان و وابستگان و عملة قدرت را مجذوب و توده ها را محروم خود می نماید. و روشنفکرین تعهد برای فرار از مسئولیت به توجیه میردادند. پس تقیه برای چیست؟ برای همین است که هرگز جان عزیز را با شاخ گاو در نیندازد... و او که از پیوندگان راه رسالت بود در اولین گامها بسرعتی که گویی خود بشری از عمر کوتاه اوست سر از بندگی بت های مسلکی و مرامی و قدرت و تولید و مصرف و نظام طاغوتی زمان خود برتافت و آنچه بر پایه فرهنگ مبتذل جامعه خود ریخت ستوال بود و کلام...

و او چنین بود و او چنین کرد و چنین یاد زندگی که چیزی جز عقیده و جهاد نیست...

۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ علی اصغر حاج سید جوادی

درباره ولایت و استمی که به مغازه داران و مهمانخانه داران اطراف حرم گرد چون مربوط به استانفیس است کمی سونی مشغول رسیدگی به خسارات، خسارت دیدگان است تا آنها را جبران کند.

س - برای کشاورزی و خواستههای مردم آنجا چه کرده اید یا خواهید کرد؟

ج - کشاورزی در ایران باید از اولویت خاصی برخوردار باشد روستائیان خراسان با اینکه بزرگترین لطمه ها را از نظر پارندگی و زلزله دیده اند چون خانه هایشان گلی است. اما مسئله تامین آب آشامیدنی، برق، حمام، مدرسه و تامین آب کشاورزی و ماشین آلات کشاورزی برایشان پراهمیت و با ارزشتر از مسئله مسکن است. و قرار شده کمیته امام و بنیاد مسکن بیش از ۷۰ درصد خدمتشان را برای تامین خواسته های روستائیان به کار بندند و راههای روستایی را هم درست کنند.

س - ارتش و پلیس و زاندارمری آیا کاملاً مستقر شدند یا نه و از نظر مرزی چه مشکلاتی دارند؟

ج - کاملاً مستقر شدند شاید زودتر از هر جای دیگر، پاسداران هم همکاری می کنند در مرزها فعال تعدادی از افتاتنا فراری و پنهاننده شده اند ما آنها را در همان مرز نگه داشتیم تا با کمک وزارت امور خارجه برای بازگرداندنشان اقداماتی بکنیم.

س - یکی از روزنامه ها نوشت که عاملین ترور آیت الله مطهری طرفداران استاد دکتر شریعتی می باشند یا اشخاصی که شما با دکتر داشتید نظرات در این مورد چیست؟

ج - من به هیچ وجه این مطلب را قبول ندارم، و

جونی کنند و پدر نفاق و اخلاف را در میان مردم بپاشند.

مشکل مسکن، بیکاری، شیوع مواد مخدر و کشاورزی اینها همه از گذشته ریشه دارند و مربوط به این دولت نیست و باید به قاطعیت انقلابی در رفع آنها بکوشیم. استضعاف سیاسی و پلیسی و نظمی امپریالیزم را درم گوئید، ولی استضعاف اقتصادی یعنی پایگاههای اقتصادی امپریالیزم همچنان باقی است که برای رفع مشکلات باید آنها را درم گوئید و نابود کنید.

س - علم و ولایت در استان شما ظلمهایی کرده اند، برای رفع آثار ظلم از مردم آنجا چه کرده اید؟

ج - تمام اموال علم در بیرجند ضبط شد. منقولش به مشهد آورده و در اختیار بنیاد مستضعفین قرار گرفت و غیر منقولش که بیشتر زمینهای زراعی است در اختیار دهقانان قرار گرفت.

مصاحبه با استانداران

بقیه از صفحه ۸

مورد مشکلاتشان گفتند:

مشکلات ما مشکلاتی است که در سطح مملکت است و ناشی از رژیم از درون پوسیده و فاسد وابسته به امپریالیزم گذشته بود مشکلات، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. پس از سقوط رژیم چون سازمانی، برنامه ای و حزبی از قبل نداشتیم دفعتاً با یک خلاء قدرت مواجه شدیم که تنها رهبری قاطع امام خمینی و ایمان ملت ایران به این رهبری بود که توانست این کشور را تا کنون اداره کند.

هم اکنون ضد انقلاب، عمال سیا، صهیونیزم، انتلجننت سرویس و وابستگان رژیم گذشته کوشش می کنند تا اولاً این مشکلات را به حساب انقلاب بخارند و ثانیاً بکوشند تا از این مشکلات بفتح مقاصد ضدانقلابی خودشان بهره

مطالب چاپ نشده و:

آنچه در آبادان گذشت

هفته پیش دوستانی که در جلسات بحث و انتقاد جنبش شرکت می کنند قول گرفتند که گزارش آبادان را در زمینه دبلا و موضوع برخورد - هر یکهای فدائی خلق دیده بودم در جنبش بنویسم. نوشتم و چنانکه می بینید به علت تراکم مطالب لازم و کمی جا چاپ نشد و برلی هفته آینده ماند. با مغفرت - اسلام کاشمیه

ضمناً به مناسبت تراکم مطالب چند مطلب را نتوانستم چاپ کنم، از جمله شعر طه حجازی در روزی دکتر شریعتی، توضیح لازم احسان شریعتی و مقاله قاسم لارین و غیره... که هفته بعد چاپ خواهد شد.

این ادها را رد می کنم اندیشه ها و مکب دکتر نمی تواند الهام هفته این اعمال باشد که کی دست به چنین کاری بزند این اعمال با آن اندیشه ها منافات دارد دست سیا، امپریالیزم و صهیونیزم و عمال رژیم سابق را در پشت این توطئه ها می بینم. هر چند مستقیم یا غیر مستقیم.

زولان کلمات و شعارهای کجونی فرصتی برای نگاه بگذشته آنها برای کسی باقی نماند و همچنین در زمینه خالی از حجت و شهادت به خیال خودشان بهترین راه فریاد زدن از تمام حقوق است تا هر چه نگاه دور و نزدیک جلب شود و نتیجه متأسفانه از سویی ایجاد یک زمینه داوری و تقبی کاتب در نسل های جوان است تا نگاهشان بسوی هن کوشوهای تازه بدوران رسیده بیفتد و قهرمان مطلوب خود را در دسترس خود به بیند.

و از سوی دیگر عوامل لرتجاعی و قسری و ضد انقلاب با وجود این آوازه خوانهای نورسیده دیروز خاموش و سزاشکارو امروز متعهد و مسئول حرفه ای بهتر و مؤثرتر برای خفه کردن لزان و تحمیل نظم فاشیستی نخواهد جست در کشور ما نیز هنوز نظیر غالب جوامع ساده و غارت زده و گرفتار مسائل سطحی انقدر که به آواز توجه دارند به آوازه خرق نگاه نمی کنند.

در اینصورت سرعتی آنها در عرصه چه نباتی ممکن است برای جوانها و لادن ساده آنها کوشانند و مطلوب باشد اما در حقیقت، این سرعت های کاتب دلزای یک ملت و یک نتیجه بیش نیست.

علت دور شدن هر چه بیشتر از گذشته تاریک است تا در غوغای الفاظ و طنین

آوازه خوان نه آواز

بقیه از صفحه ۵

حلقوم کساتی بلند و از قلم کساتی ترلوش می کند که خود در گذشته همکاری با رژیم استبدادی سابقه درخشانی از مقاومت و مجاهدت و مبارزه ندارند و حتی نه اینکه ساکت بودند و از ترس جان نظاره می کردند بلکه در راه سازش با رژیم نیز قدمهای موفق و متینی بر می داشتند.

